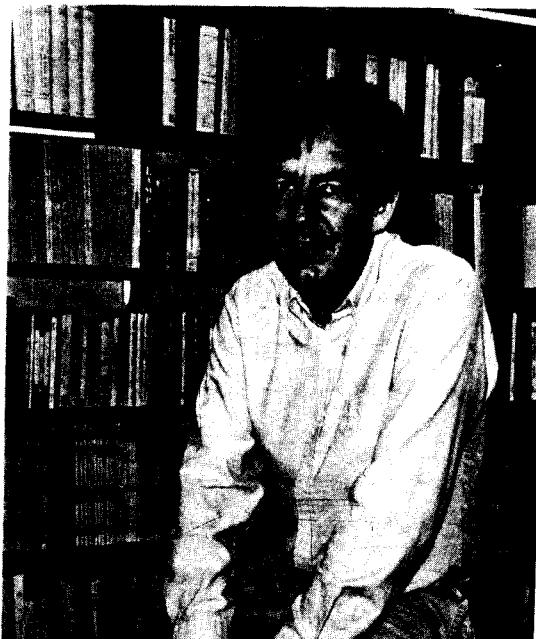


مصاحبه با

دیک دیویس

مترجم، محقق و مدرس ادبیات فارسی

دیک دیویس متولد سال ۱۹۴۵ در پورتسموث، انگلستان، در دانشگاههای کمبریج (لیسانس و فوق لیسانس در رشته ادبیات انگلیسی) و منچستر (دکترا در رشته ادبیات کلاسیک فارسی) تحصیل کرده و در دانشگاههای تهران، دوره‌ام، نیوکسل و کالیفرنیا تدریس کرده است. ایشان در حال حاضر استاد زبان فارسی در دانشگاه ایالتی اوهایوست. دیک دیویس ۸ سال در ایران و نیز مدّتی در یونان و ایتالیا زندگی کرده است. تألیفات او عبارت است از ۱۵۰ مقاله و نقد، چندین دفتر شعر، چندین تأثیف دانشگاهی در موضوعات مختلف ادبی و نیز ترجمه‌هایش از زبانهای فارسی (مشتمل بر نظم و نثر) و ایتالیایی (نشی). دیک دیویس در سال ۱۹۷۴ با



■ جناب آقای دیویس، چطور شد که به شعر و به شعر فارسی علاقه مند شدید؟ آیا به جنبه عرفانی شعر کلاسیک فارسی علاقه مندید یا این که شعر غیرعرفانی فارسی را بیشتر می پستنید؟

از بچگی همیشه به شعر علاقه داشتم. از سن چهارده پانزده سالگی شعر می نوشتم و می خواستم شاعر باشم. برخلاف خیلی از جوانان که شعر می نویسند، نه تنها شعر خودم، بلکه به طور کلی شعر را دوست داشتم، و قبل از رفتن به دانشگاه آثار بیشتر شعراً بزرگ انگلیسی را خوانده بودم. مادرم خیلی اهل کتاب و شعر بود؛ با اینکه به دانشگاه نرفته و تحصیلات ایشان نسبتاً ابتدایی بود، مسلمان ایشان این علاقه را در من به وجود آوردند. یکی از کتب کتابخانه کوچک ایشان ترجمه ریاضیات خیام اثر فیتز جرالد بود و این ترجمه معروف مرا به دنیای شعر فارسی کشاند. علاقه واقعی من فقط آن موقع شروع شد که به ایران رفتم؛ آن زمان بیست و پنج ساله بودم. راجع به عرفان و شعر عرفانی می پرسید: با اینکه عرفان همیشه مرا جذب کرده ولی برای من شعر عرفانی جالب تر از فلسفه عرفان است. عرفان را از آن جهت دوست دارم که ذوق، شوق و زیبایی به شعر می بخشند. علاوه بر کار در زمینه شعر عرفانی فارسی، آثار یک شاعر عرفانی انگلیسی (که تعداد ایشان خیلی محدود است) به نام توماس تراهرن (Thomas Traherne) را نیز ویرایش کردم.

■ به نظر شما چه ویژگیهای عمدہ‌ای زبان فارسی را از زبان انگلیسی متمایز می کند؟ آیا وجود فاصله زیاد میان فارسی گفتاری و فارسی نوشتاری اشکالی برای زبان پدید می آورد یا حسن زبان است؟

تفاوت زیادی بین زبان ادبی فارسی و زبان ادبی انگلیسی وجود دارد. مثلًا استعاره در ادبیات انگلیسی، یک چیز مادی است و خواننده باید آن تصویری، اکه استعاره بشنوند. کند، ذهنش... بستند؛

داده‌اند چگونه ارزیابی می‌کنید و در این زمینه چه خلاهایی می‌بینید؟

کتابی راجع به شاهنامه فردوسی به اسم حماسه و آشوب نوشتمن و مقاله‌هایی درباره اشعار و شعرای کلاسیک مثل فردوسی، سعدی، نظامی وغیره هم نوشته‌ام. علاوه بر آن چند کتاب هم ترجمه کرده‌ام، از جمله منطق الطیر عطار که این ترجمه را با همسرم، خانم افخم دربندی، انجام دادم، داستان سیاوش در شاهنامه، و رمان معاصر دایی جان ناپلشون به قلم ایرج پزشکزاد. پارسال مجموعه‌ای از ترجمه‌هایم که شامل اشعار کوتاه کلاسیک ادبیات فارسی بود چاپ شد. پاسخ به سؤال مربوط به نقد نویسان ایرانی و اینکه چه خلاهایی در کارشنان می‌بینم، برای من یک کمی مشکل است چون بعضی اوقات نوعی رقابت بین نقد نویسان ایرانی و نقد نویسان غرب که در زمینه ادبیات فارسی کار می‌کنند پیدا می‌شود؛ این رقابت به نظر من کاملاً جای افسوس و تأسف است و اصلاً نمی‌خواهم به آن اضافه کنم. چیزی که می‌توانم بگویم این است: به نظر من نسل نقد نویسان ایرانی که حالا یا تازه فوت شده‌اند، یا نسبتاً سالخورده هستند، مثل صفا، مهرداد بهار، مینوی، زرین‌کوب، اسلامی ندوشن، مسکوب، یارشاطر و غیره، این نسل به نظر من بزرگترین نسل نقد نویسان ایرانی بوده و حتی بزرگتر از نسل قزوینی یا ملک‌الشعرای بهار هستند. آگاهی و دانشی که این نسل راجع به ادبیات کلاسیک ایرانی دارد بی‌نهایت گسترده و عمیق است، و فکر نمی‌کنم کسی در غرب این نگرش و دانش را داشته باشد. چیزی که بعضی از نقد نویسان غربی دارند چند نوع روش تحقیق جدید است، و دیگر اینکه بعضی از آنها معلومات وسیعی درباره ادبیات دنیا دارند و این برای مقایسه ادبیات ایران با ادبیات‌های دیگر خیلی مفید است. در این مقایسه می‌بینیم که مثلاً صفت‌هایی که خیلی‌ها فکر می‌کنند تها در ادبیات فارسی پیدا می‌شود در ادبیات‌های دیگر نیز وجود دارد، و بر عکس صفاتی در ادبیات ایرانی که طبق عقیده بعضی باید در هر ادبیات باشد در بعضی ادبیات اصلًا پیدا نمی‌شود.

A man whose job it was to keep the peace
Beat up a drunk, who fought for his release
And cried: "It's you who's tippled too much wine;
Your rowdiness is ten times worse than mine.
Who's causing this disturbance, you or me?

را به چاپ رساند. ترجمه دوم به قلم یک محقق هندی به نام مسنی (Masani)^(۹) است؛ این بسیار وفادارتر و کاملتر از کار فیتز جرالد است ولی ترجمه‌اش به نثر است و نشرش اصلاً روان و شیرین نیست. این ترجمه هم چند قسمت مهم را حذف می‌کند، ولی نه به اندازه ترجمه فیتز جرالد. ترجمه سوم به قلم نات (Nott) است، و این در حقیقت ترجمه از فارسی نیست چون نات فارسی نمی‌دانست و ترجمه ایشان از یک ترجمه فرانسوی است. این هم به نثر است و این هم بعضی از قسمتهای مهم داستان را حذف می‌کند. ما به ترجمه‌های قبلی اصلاً رجوع نکردیم چون می‌دانستم قابل اطمینان نیستند. بر عکس برای ترجمه فردوسی، همیشه به ترجمه‌های مُل (Mohl)، وارنر (Warner)، لوی (Levy) و غیره مراجعه می‌گردم.

■ نگفتد چرا منطق الطیر را برای ترجمه برگزید؟ احتمالاً یک دلیل این انتخاب این است که ترجمه شعر آن هم به شعر باکار ذوقی خودتان در مقام شاعر هماهنگی دارد. اما چطور شد که به ترجمه دایی‌جان ناپلئون پرداختید؟ ترجمه این رمان را شما پیشنهاد کردید یا ناشر به شما پیشنهاد کرد؟

راستش را بگوییم حالا یاد نیست چرا منطق الطیر را انتخاب کردیم. فقط یادم است که افخم دلش برای ایران خیلی تنگ شده بود، و برای ایشان خیلی مشکل بود زیرا در آن زمان، کمی بعد از انقلاب اسلامی، ایران و فرهنگ ایران شهرت بسیار منفی و بدی در غرب داشت. می‌خواستیم هم برای خودمان و اگر امکانش بود هم برای دیگران یک چیز مشتبی برای فرهنگ ایران ایجاد کیم، و فکر کردیم شاید ترجمه کردن یک متن کلاسیک شعر ایران بتواند کمی کمک کند. شاید منطق الطیر را انتخاب کردیم چون هم شباهت به بعضی از اشعار انگلیسی دارد، مثل Canterbury Tales از چاسر (Chaucer)، و هم خیلی شرقی و ایرانی است. به هر حال برای هر دو مان کار خیلی عزیزی شد، و تقریباً دو سال طول کشید. برای من یک دلیل دیگر نیز در کار بود؛ اشعاری را که تا آن زمان نوشته بودم همیشه خیلی کوتاه بود و می‌خواستم یاد بگیرم شاعر چطور می‌تواند داستانی در شعرش بگنجاند. و شاید دلیل دیگر این بود که همیشه عقیده داشتم که بعضی از ترجمه‌های شعری – مثل ترجمه‌های فیتز جرالد از خیام، چمن (Chapman) و پُپ (Pope) از هُمر، گلدنگ (Golding) از اوید، وغیره، از شاهکارهای شعر انگلیسی هستند، یعنی سطح شان پایین تر از شعر "اصلی" نیست، و می‌خواستم سعی کنم چیزی در آن زمینه انجام بدهم. البته هیچ امیدی نداشتم که بهخوبی ترجمه‌های شعری – مثل گلدنگ از آب دریاید. چرا دایی جان را ترجمه کردم؟ جواب این سؤال خیلی ساده است – چون که عاشق این رمان هستم. ناشر لین رمان را به من پیشنهاد نکرد، من آن را به ناشر پیشنهاد کردم. البته دلایل دیگری هم بود. یکی این که تصویر اجتماع ایران که در این رمان منعکس می‌شود با تصویری که بیشتر مردم غرب درباره ایران دارند خیلی متفاوت است. بیشتر مردم غرب فکر می‌کنند که مردم ایران تنها به دین و عزاداری یکنواخت و انتقامجویی خشن اهمیت می‌دهند، ولی در این رمان آدمهای ایرانی عاشق می‌شوند، کلک می‌زنند، گریه می‌کنند، دعوا می‌کنند و آشتنی می‌کنند، مثل مردم تمام دنیا. یعنی با اینکه دایی جان یک رمان فوق العاده ایرانی است، و شیرینی رمان هم از ایرانی بودنش ناشی می‌شود، اما

مردم این رمان انسانهای مثل انسانهای هر کشور دیگرند، انتقامجو نیستند، و آنها که همیشه در فکر انتقام هستند، مثل خود دایی جان، مزخرف و مضحك‌اند. بیشتر از همه شاید این است. که این یک رمان بی‌اندازه خنده دار است، و برای مردم غرب خنده‌دار بودن و ایران کاملاً جدا از هم هستند و اصلاً با هم جور در نمی‌آیند. یادم نیست کدام فیلسوف گفته که انسان حیوانی است که می‌خندد، ولی در این رمان ایرانیان واقعاً می‌خندند و واقعاً انسان‌اند.

■ بندۀ چند فصل از ترجمه شما از دایی جان ناپلشن را با اصل آن مقایسه کردم و دیدم که در مجموع ترجمه بسیار به اصل نزدیک است. در اینجا سؤالی به نظر می‌رسد که آن را ضمن نقل ترجمه شما از دو جمله کتاب می‌پرسم:

شب باز توی پشه‌بند چشم‌های لیلی به سراغم آمدند

That night, underneath the mosquito net, Layli's eyes came after me.

فقط امیر ارسلان به کام دل رسیده بود.

Only Amir Arsalan had brought his longing to a successful conclusion.

در جمله اول عبارت اصطلاحی "به سراغم آمدند" را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اید اما در جمله دوم عبارت اصطلاحی "به کام دل رسیده بود" را به تعبیری دیگر بیان کرده‌اید. در واقع دو جمله‌ای که نقل کردم بیان‌گر مشکلی عده در ترجمه از فارسی است و آن این است که در زیان فارسی انبوهی استعاره منسخ (metaphore) وجود دارد که مترجمان غیرفارسی زیان‌گاه آنها را استعاره نو می‌پندارند و یا تحت‌اللفظی ترجمه می‌کنند. در مورد دو عبارت فوق چنین به نظر می‌رسد که "به سراغ کسی رفتن"، در معنایی که در اینجا به کار رفته، "به دنبال کسی رفتن" نیست، بلکه معنی آن به sb haunt یا prey on نزدیکتر است (با توجه به اینکه گوینده ظاهرآ ابراز ناراحتی می‌کند از اینکه چشم‌های لیلی باز به سراغ او آمدند) در مورد دوم نیز "به کام دل رسیدن" اصطلاحی معادل to have one's heart's desire است. آیا عبارات اصطلاحی که عمدتاً استعاره منسخ هستند برایتان مشکل‌ساز بود؟ چطور اطمینان حاصل می‌کردید که عبارت را درست فهمیده‌اید؟

همانطور که می‌فرمایید، برای کسی که می‌خواهد رمانهای معاصر ایرانی را ترجمه کند اصطلاحات زیان نکتهٔ خیلی مشکلی است، زیرا هم فارسی و هم انگلیسی اصطلاحات فراوانی دارند. بهندرت، یک اصطلاح انگلیسی کاملاً برابر یک اصطلاح فارسی است؛ بعضی اوقات اصطلاح انگلیسی همان معنی اصطلاح فارسی را می‌دهد ولی بتوسط یک استعاره دیگر؛ و گاهی پیدا کردن اصطلاح انگلیسی که شبیه اصطلاح فارسی باشد کار سختی است. مترجم می‌تواند کلمه به کلمه ترجمه کند، و بعضی وقتها این روش یک شیرینی مخصوصی به نظر می‌بخشد، (و این را با جمله "چشم‌های لیلی به سراغم آمدند" سعی کردم انجام بدهم)، ولی در خیلی جاها ترجمه کلمه به کلمه نتر، بی‌مزگی ایجاد می‌کند، و مترجم باید به معنی متن، نه به کلمات متن، نگاه کند (و این را با جمله " فقط امیر ارسلان به کام دل رسیده است" سعی کردم انجام بدهم، چون به نظر بندۀ اصطلاح "to have one's heart's desire" ، با اینکه

ممکن است کلمه به کلمه به متن فارسی خیلی نزدیک باشد، ولی کمی سست و ضعیف است). در این مورد تنها راهنمای مترجم سلیقه‌اش است. و سلیقه خوب فقط از تجربه پیوسته به وجودان ادبی ناشی می‌شود. از نظر اصطلاحات، مشکلترین قسم‌تهاي دایي جان گفتگوها بود، مخصوصاً مش قاسم (که خیلی عاميانه و دهاتی حرف می‌زند)، و عزيزالسلطنه (که صحبتش پر از فحشهای کاملاً ایرانی است). سه دفعه تمام ترجمه را که شامل گفتگوهای مش قاسم بود، باخاطر طرز حرف زدن مش قاسم، حذف کردم، و دو مرتبه از اول شروع کردم.

■ صحبت از مش قاسم شد، اجازه بدھید در اینجا بخشی از ترجمه شما از صحبت‌های مش قاسم را نقل کنیم:

— والله، بابام جان، دروغ چرا؟ تا قبر آآ، یک روز ما خودمان به چشم خودمان اژدها را دیدیم... داشتیم می‌رفتیم توی راسته غیاث آباد قم... از سریچ که رد شدیم یک وقت دیدیم یک اژدها پرید و رو در رومان ایستاد. یک حیوانی بود، دور از جون، فیماین پلنگ و گاو‌میش و گاو و اختاپوس و جغد... از قاج دهنش به اندازه سه ذرع آتش درمی‌آمد. دل را به دریا زدم، با بیل همچه زدم تو قاج دهنش که نفسش بند آمد. یک خرناصی کشید که تمام اهل شهر بیدار شدند....اما فایده‌اش چیه بابام جان هیچ کس نگفت مش قاسم دستت درد نکنه

" Well, m'dears. why should I lie? To the grave it's ah...ah..... One day I m'self with my own eyes, saw a dragon, on the way from Ghiasabad to Qom; I'd just turned a corner when suddenly I saw a dragon jump out and stand there right in front of me. He was an animal— God save you from such a sight— somewhere between a leopard and a buffalo and an ox and an octopus and an owl. From the slit of his mouth about three yards of flame came leapin' out. I threw caution to the winds and with my spade I smacked him across his slit of a mouth and stopped his breath. He gave such a snort everyone in the town woke up.....But what was the good of it, m'dears? Not a soul said to me, "Mash qasem, thanks for your trouble."

■ در نظر ندارید گلچینی از شعر نو فارسی را به انگلیسی ترجمه کنید؟

ترجمه شعر نو فارسی؟ در حال حاضر بسیار گرفتارم. قرارداد سه کتاب را بسته‌ام که هنوز هیچ‌کدام را شروع نکرده‌ام. دو تا از این سه کتاب چند جلدی است. اما راستش را بخواهید من شعر کلاسیک فارسی را بمراتب بیشتر از شعر نو فارسی دوست دارم. شاعر معاصر مورد علاقه من بهار است. از این می‌توانید سلیقه مرا در شعر دریابید. من شعر نو را هیچ نمی‌پسندم. شعر نو در غرب با ازرا پوند و تی. اس. الیوت آغاز می‌شود. سپس افرادی از سراسر جهان به تقلید این نوع شعر می‌بردارند. این نوع تقلید بدترین نوع خودکشی فرهنگی است که من تاکنون دیده‌ام. فرهنگها یکی پس از دیگری میراث خود را رها می‌کنند و در برابر مشتی شیاد و فاشیست غربی سر تعظیم فروند می‌آورند. درست است که در غالب فرهنگها شعر نو با نهضتهای چپ‌گرا و آزادیخواه مرتبط است، اما این نوع شعر در زادگاه خود، غرب، با نژاد پرستی و فاشیسم پیوند دارد. ازرا پوند عضو مواجب بگیر حزب فاشیست ایتالیا بود و برای آنها

تبليغ مى کرد. اليوت نيز تزاد پرست و ضد یهود بود. اليوت مى خواست شعر بنويسد، اما نظم نتويسد. از طرف ديگر مى خواست سنت شکني کند و در عين حال سنت گرا تلقى شود. ازرا پوند حداقل از اين نظر صداقت داشت. او قلدرهایي مثل موسولیني را که ظاهر موجه برای خودشان درست مى کردنده ستایش مى کرد. خود او نيز قلدری بود با ظاهر موجه. اما اليوت کاملاً دوپهلوگو، خود فريب و طفره رونده بود. در واقع به نظر من بربيريت فاشيسم و بربيريت فرهنگي شعر نو (که متصمن طرد همه جانبه ميراث فرهنگي است) کاملاً با يكديگر مرتبط هستند. به اين دليل است که دوست ندارم شعر نو ترجمه کنم يا بنویسم. با اين حال قرار است برخى از اشعار نادرپور را برای گلچيني ترجمه کنم. دليل موافقت من با ترجمه اين اشعار اين است که اولاً ناشر گفت که کس ديگري را ندارد. ثانياً نادرپور لاقل مى تواند شعر مقفى بنويسد.

Publications

Books

- 1) **In the Distance**, Anvil Press, London, 1975. (Poetry)
- 2) **Seeing the World**, Anvil Press, London, 1980. (Poetry) Reprinted 1984. Recipient of the 1981 Heinemann Award for a "work of outstanding literary merit".
- 3) **Selected Writings of Thomas Traherne**, Edited, with an introduction by Dick Davis, Carcanet Press, Manchester, 1980. Reprinted 1988.
- 4) **Wisdom and Wilderness: The Achievement of Yvor Winters**, University of Georgia Press, Athens Ga.' 1983. (Criticism).
- 5) **The Conference of the Birds**, Penguin Books, London 1984. A verse translation (heroic couplets) from the Persian of Attar; with Afkham Darbandi. Reprinted 10 times by 1996.
- 6) **The Little Virtues**, Carcanet Press, Manchester 1985. A translation of *Le Piccole Virtù*, from the Italian of Natalia Ginzburg. Reprinted by Seaver Books, N.Y. 1986.
- 7) **The City and the House**, Carcanet Press, Manchester 1986. A translation of *La Città e la Casa*, from the Italian of Natalia Ginzburg. Reprinted by Seaver Books, N.Y., 1987.
- 8) **The Covenant** Anvil Press London 1984 (poems)

- 14) **My Uncle Napoleon**, a translation of Dai Jan Napoleon, by Iraj Pezeshkzad; a comic novel, perhaps the most brilliant and popular post-World War II Iranian novel. July 1996, Mage Books, Washington. Reprinted November 1996.
- 15) **Touchwood: Poems 1991-1995**. Fall, 1996, Anvil Press, London.
- 16) **Medieval Persian Epigrams**. c. 150 medieval Persian poems, translated with an introduction and notes, Fall 1996, Anvil Press, London; (and Mage, Washington, summer 1997). Poetry Society of Great Britain Recommended Translation for 1996.

Poems published in various magazines/journals including: **Time Literary supplement**, **The Listener**, **The Spectator**, **Critical Quarterly**, **Poetry Review**, **Poetry Nation Review**, **Paris Review**, **Southern Review**, **Sequoia**, **Spectrum**, **Drastic Measures**, **Numbers**, **Helix**, **Other Poetry**, **Rialto**, **Agenda**, **Poetry Durham**, **TriQuarterly**, **Cambridge Review**, **Sewanee Review**, **Threepenny Review**, **Yale Review**, **The Epigrammatist**, **la fontana**. Five chapbooks of poems with various publishers, including the Cummington Press and Sea Cliff Press.

Reviews published regularly (for the past 14 years) in **Times Literary Supplement**; poetry critic for **The Listener** 1980-1986; Contributing editor **PN Review** 1983-1989. Other recent and/or forthcoming magazine/ journal publications (articles and reviews) include **JAOS (Journal of American Oriental Studies)**, **IJMES (International Journal of Middle Eastern Studies)**, **Edebiyat**, **New Comparison**, **Iranian Studies**, **Encyclopaedia Iranica**, **Encyclopaedia of Islam**.